

PARTICULARS

Brought forward Rs

Rs

A

P

Signature

Rs

A

P

Rs

A

P

BALANCE

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785 85

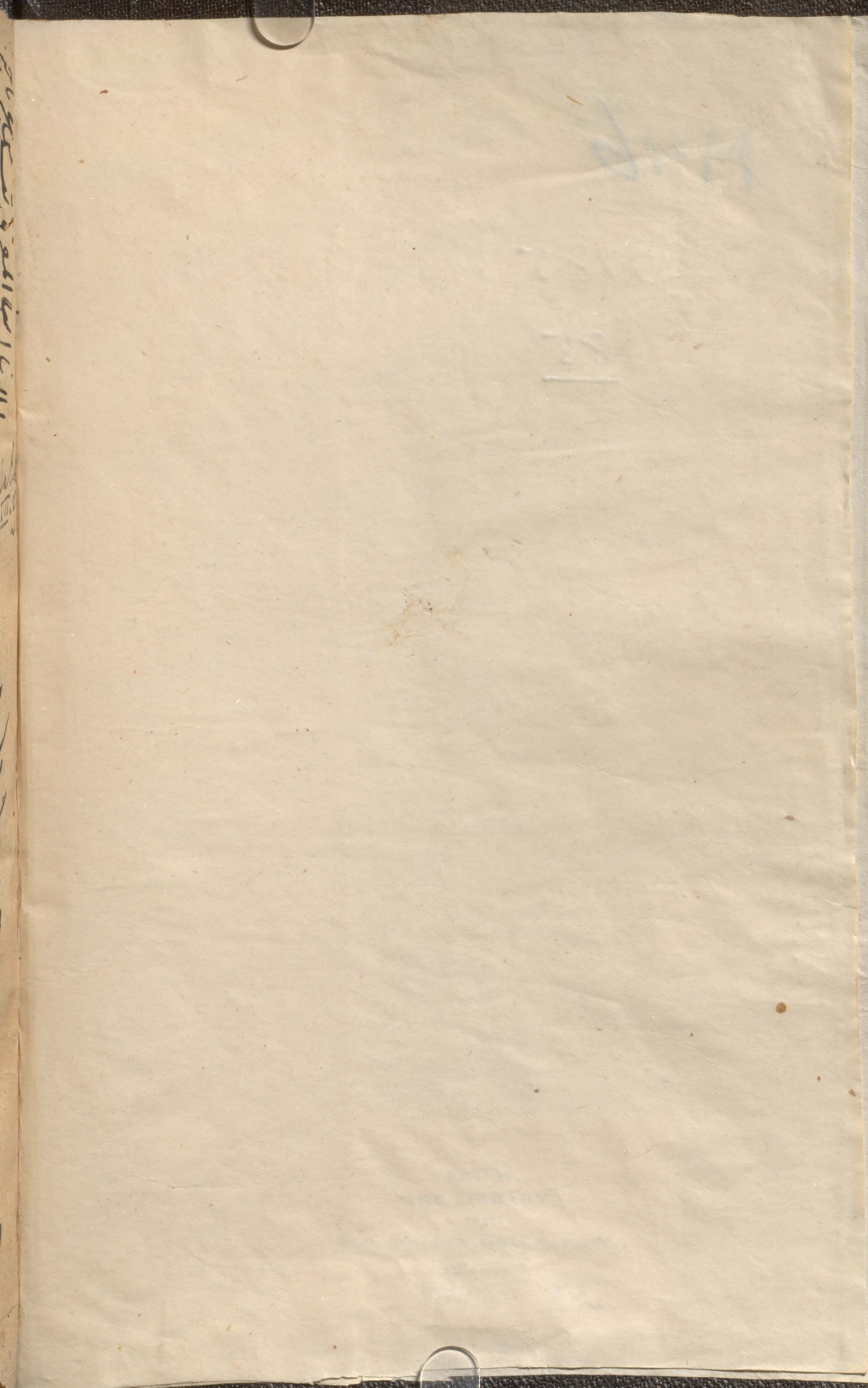
M416

7785

85

1a-35

298 (600)



الایا ایضا المور از تنبیهی است

فان الموت قد یاید و لو مره قار

رکنیات الاطلس و تبر الی انما

و انما انما انما انما انما

و اعلمون لظلمه من تمیذ لجا یتمون

و هو تمیذ ارطانات ایس و هو تمیذ لکلفنا

و هو تمیذ لسطراط و هو تمیذ للابقر اطر

و هو تمیذ لبعراط و هو تمیذ لفیما غور

و هو تمیذ لداؤد البیج علم السلام

رب سیم البد الرحمن الرسم **و تمیم بالی**

۱۱۱۱۱
۲۷
۱۱



بدان اسعدک الله تعالی فی الدین که از جمله و لائل سناختن ^{حکون سیدی}
حال انسان یکی بنفش است و بنفش حرکت ششمان را گویند و وی ^{شیرمان}
رکت است و حرکت و در سکون حرکت کشودن را انقباض گویند ^{از گویند و در}
و حرکت بهم پوستن را انقباض گویند و بس حرکت سکون ^{میان آن حرکت}
لازم و اجتناب بنفش انسان است ^{بجای آن} در میان افراد معلوم شود ^{فرض و حرکت}
درین مختصر است اساسا بد آنچه حلیس کلام است ^{طولیل} انقصار نموده ^{بجای آن}

تا اطفال البسولیت مفهوم شود و بالبد التوفیق **طوب** ^{بمقتضی عقله}
بنضی است که در از نامه و مقین علیه همه حالات ^{بمقتضی عقله} صحت ^{بمقتضی عقله}
المراجعت **تصیر** الکه کوتاه نامد **معتدل** ^{بمقتضی عقله} ^{بمقتضی عقله} ^{بمقتضی عقله} ^{بمقتضی عقله}

شاهین
بلند منزل ادوا

صیق لسه
تنگ

بعضی شریکین
رطوبت نفع
شری

پنهان عر لسه
سین جوری

منخفض
یعنی
پسین

نه کوتاه و سب طول غله حرارت است و سب قصر و درت و سب
سب معتدلش اعتدال پر و **رضین** آنکه پنهان نماید **صیق**

۲

آنکه باریک نماید **معتدل** آنکه نه پنهان بود و نه باریک است

متوسط
یعنی ادوا

و سب ضیق نبوت است سب معتدلش

آنکه بلند نماید **منخفض** آنکه پست نماید

جوانی یعنی
جاندار

معتدل آنکه نه بلند نماید و نه پست است و سب شاهین نیز غله حرار

است و سب **منخفض** برودت و سب معتدلش اعتدال پر و

بطور
یعنی سب

جوی آنکه امکشت را القوت بگیرد **ضعیف** آنکه امکشت را الضعف

برسد **معتدل** آنکه در قوت و ضعف متوسط بود و سب

سریع
طوری
کریه والی

قوی غله قوت حیوان است و سب **ضعیف** ضعف قوه حیوان و سب

بطوری
یعنی سب

رو و **بطبی** آنکه بعد رسیدن با امکشت زمانه نماند **معتدل** آنکه

بطور
یعنی سب

متوسط بود و در سب و بطور است سریع شدت حاجت دل است

بهرای سب و در سب بطوری عدم حاجت دل شروع و سب

ص
یعنی سب

چنانچه معتدلش

سایه کار ادوا

تفاوتی در حیوانی

تفاوتی در منغز

معتدلش اعتدال حال **متواتر** آنکه زمان مانرسیدن باگشت
 کوتاه بود یعنی خون انگشت را رسیده کرد و متوقف باز باگشت
 رسد و فرق در سریع و متواتر همین است و بعضی عمر آن هرگز کمتر
 بهما فرق نمیتواند کرد **تفاوت** آنکه زمان مانرسیدن باگشت حار
 دراز بود یعنی بعد رسد باگشت چون برود توقف کرده باز
 باگشت رنند **معتدل** آنکه میان این و آن باشد **متواتر**
 ضعف قوه حیوانی است و سبب تفاوت است قوه حیوانی
 و سبب معتدلش اعتدال **صلب** آنکه زراگشت منغز بشود
لین آنکه منغز باسانه شود **معتدل** آنکه میان باشد در سختی
 و نرمی **صلب** بیش بدن است و سبب لین رطوبت
 و سبب معتدلش اعتدال رطوبت و سبب **ممتلی** آنکه از اندوه
 بر ماند **خالی** آنکه صبر او بود **معتدل** آنکه نه بر او و نه خالی
 بلکه وسط بود و سبب **ممتلی** کثرت دم و روح است و سبب **صلب**
 قلت آنها و سبب معتدل اعتدال خون و روح **حار** آنکه

ضعف بر خلاف

دم بدن

حار

حار
بع کرم

حسن الوزن
نار ورن

انبساط
سخت کهنه و جوت

مساوی
بص براتر

انقباض
هش بند بونا

سوی

محل یک نسبت به دیگر اعضا گرم نماید **بارد** آنکه سرد نماید

منشأه

معتدل آنکه در گرمی و سردی میانه بود و نسبت حرارت گرمی

قرعه
سخت چوب کهنه

روح و خون است و نسبت برودت سردی و نسبت معتدلش

قرعات
صغ نبره چوب کهنه

اعتدال اینها **حسن الوزن** آنکه زمانه انبساط مساوی بود و باز ما

سریع سدن
جلدی

آنکه ضد او بود و نسبت حسن الوزن

اعتدال حال است اینها معتدل نسبت و نسبت روی

لطیف مدنی
سخت چلنا

عدم اعتدال حال است **سوی** آنکه مثلاً به بود یعنی ناعقد

قرعه یک و نبره باشد **تختلف** آنکه قرعات مختلف باشد

اکلی سریع دیگر لطیف و مانند آن بود مستور منظم گوشت

و مختلف بهر این منظم است نسبت حسن حال است و

بسیار مختلف بود اگر آن **عظیم** آنکه طول و عرض و سابق

بود **صغیر** آنکه قصر و ضیق و متخفص بود **عظیم** آنکه عرض و سابق

بود **دقیق** آنکه ضیق و متخفص بود و در میان اینها نیز معتدل

فرض کنند و دلالت اینها از بساط معلوم است **نوع اولی** آنکه در اعضا

بسرعت و قوت تر بود و وی دلالت میکند بر شدت حالت
تبرجیح **موجبی** نبض است مثلی که در عظم و ضرع اثری جز
تخلف بود که ما موصفت که مهم بر شد و وی دلیل بر طوالت است
و در استفسار روایت الزمه و قال و سکه میشود **دودی**
مانند موجبت باعتبار شہوق و لیکن بعضی در قملی نبض باشد
و موجت ضعیف است و وی دلالت کند بر سقوط قوت
نه تمامه **نملی** نبض است که در غایت ضعیف و قوت اثر بود دلالت
کند بر کمال سقوط و قوت موت **نشاری** نبضی است
صلب که بعضی اثر ایشان بلند محسوس شوند و بعضی
است مانند رده و دلالت کند بر ذات الحنجره و دیگر در رم
حار عشائی **زب الفار** نبضی است که تخلف الاثر اربا باشد
و است که در نقصان زمانه و از زمانه و در نقصان و
دلالت کند بر آنکه قوت ضعیف میشود پس از آن قوت
میگردد **ذوالقطر** نبضی است که هنگام وقوع حرکت ساکن

واقع فی الوسط یعنی است که هنگام توضع سکون حرکت
نسبتی یعنی است که ابتدا کند از نقصان بزمانی
 که تدریجاً از زماناً و تدریجاً فرود آید نقصان گوناگون دوم
 موش از طرف گذشته بهم متصل اند لهذا این را از جنبی الفار
 گویند یعنی دو دم موش **مطر فی** یعنی است که بعد
 وقوع از انکشتن جدا شده فوراً بازمیگردد برسد حرکت
 انقباضی نماید و حرکت انبساطی وی بنا بر احداث دو دم
 متوازیه مشاهده است به تنگ آنکه آن دو این را دو الوهین
 نیز گویند **مترعد** یعنی است که چون رعد محسوس شود
 و اینهمه نظیر از متساری یا مترعد و نهایت دارند بر سوی
 حال درین تمام شد **رب لیه** بسم الله الرحمن الرحیم **والم**
 بدانکه تفسیر تفسیر دوم است که از هر سوی مشاهده کرده
 و ذبح میشود و تفسیر اول سکندر احوال کند و مشاهده کرده
 و ماده که در عروق است و تفسیر اول بول و قاروره و بول

بزرگین